

متن پرسش

با عرض سلام و ادب خدمت استاد محترم دختری ۲۷ ساله و مجرد هستم که در یکی از بهترین دانشگاههای فنی-مهندسی ایران، با رتبه عالی، در مقطع دکتری در حال تحصیل می باشم. کمتر از یکسال است که به لطف خدا با جنابعالی و اندیشه ی شما آشنا شده و آن را به عنوان راهنمای طریق زندگی خود برگزیده ام. آثار شما و خصوصا اندیشه ی کتاب زن آنگونه که باید باشد بر من تأثیر زیادی داشته است. تا قبل از این، درس و دانشگاه برایم اهمیت زیادی داشت و حتی در تدارک سفر به خارج از ایران برای ادامه تحصیل بودم ولی در این مورد به جهت زن بودن و مشکلات این نوع زندگی برای زنان همواره نگران و مردد بوده و مرتبا از خدا می خواستم تا راه درست را به من نشان دهد، تا اینکه طی ماجراهایی با آثار شما آشنا شده و قید سفر خارج را زدم. حالا نمی دانم آیا باز دچار افراط شده ام یا در مسیر درست هستم: در درسم سست شده ام و فکر میکنم درس خواندن و کار کردن در محیط دانشگاه برایم (خصوصا در حال مجرد) مانع بزرگ رشد معنوی است؛ از طرفی فکر بیت المالی که در همه ی این سالها صرف تحصیل شده، زحمات پدر و مادر، استعداد خدادادی و همه ی عمری که فقط در پای خوب درس خواندن گذاشتم نمی گذارد به راحتی قید همه چیز را بزنم و از طرفی نگرانم که بیش از این، عمر را در این دنیا بیهوده (و برای اعتباریات) سپری کنم و توشه ی قابلی برای آخرت برندارم! لطفا به من بفرمایید که (با این تضاد) وظیفه من در قبال خودم و مملکت اسلامی چیست؟ اکنون که در مرحله ای هستم که باید هرچه زودتر مسیر کاریم را مشخص کنم چه تصمیمی بگیرم که هم از وظیفه ی اجتماعیم غافل نشوم و هم پاکی و لطافت روح زنانه ام را برای فردای زندگی مشترک و مسئولیت اصلیم حفظ کنم؟ التماس دعا.

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: به نظرم می‌توانید جواب سوالتان را در جواب‌های قبلی که خواهران در همین رابطه سوال فرمودند پیدا کنید. بنده فکر می‌کنم هنر شما باید آن باشد که بتوانید فعالیت‌های اجتماعی و سلوک فردی را جمع کنید و غفلت حاکی از حضور در محیط دانشگاه را با غلبه بر حالت معنوی خود کم کنید و کار را ادامه دهید. موفق باشید